

خردورزیِ جمعی مردم ایران

چکیده:

ملت ایران در طول تاریخ در برابر بحرانهای ناشی از نظامهای سلطه به دو صورت واکنش نشان داده اند: قهرآمیز و غیرقهرآمیز. خرد جمعی مردم ایران آموخته است که اگر از طریق مقاومت قهرآمیز به اهداف خود نرسد، با تأکید بر عناصر فرهنگی و نشر تولیدات مادی و فرهنگی در هیأت حاکمه رخنه ایجاد کند و با حمایت از اصلاح طلبان در مقابل محافظه کاران، زمینه تغییرات ساختاری را ایجاد کند. با پیروزی مردم در انتخابات مجلس ششم و درهم شکسته شدن مقاومت محافظه کاران، اگر مسیر اصلاحات تا تغییر ساختار قدرت ادامه پیدا نکند، زمینه برای ورود به مرحله انقلاب اجتماعی فراهم خواهد شد.

متن

در دوره های بحرانی که حیات اجتماعی و هویت ملی ساکنان این سرزمین در مخاطره قرار می گیرد و دفاع قهرآمیز بی اثر، پرهزینه یا ناممکن می گردد، مردم ایران به يك رشته تمهیدات و واکنشهای خردمندانه متوسل می شوند که در حافظه جمعی آنان به طور ناخودآگاه ذخیره شده است. بحران، وضعیتی است که در آن حیات مادی، فکری، فرهنگی و اجتماعی جامعه تحت فشار فلج کننده، از تحرك، رشد و بالندگی باز می ایستد و دچار رکود می گردد و تلاشهای مقطعی برای اصلاح و احیاء آن به نتیجه نمی رسد. اما ملت ایران طی سه هزار سال گذشته، با تکیه بر میراثی غنی از تجربه فرهنگ سازی و تلاش و مبارزه سخت و طولانی برای بقا، تا کنون بر بحرانهای سختی غلبه کرده و کشتی استقلال و موجودیت سیاسی و فرهنگی خویش را از میان توفانهای سخت و امواج پر قدرت و مهلك به سلامت گذرانده است؛ بحرانهایی نظیر حمله اسکندر، اشغال ایران توسط اعراب، حمله مغول و

اشکال و مراحل مقاومت؛ واکنش مردم ایران در این گونه موارد به دو صورت کلی، قهرآمیز و غیرقهرآمیز، بروز کرده است. مقاومتهای مسلحانه در برابر استبدادجویی عربها، مغولان و دو

استبداد قاجار و پهلوی و یا دفاع در برابر مداخله جویی و تجاوزات دو دولت روس و انگلیس و اخیراً عراق، بیانگر آمادگی تاریخی مردم ایران برای پرداختن بهای این نوع مبارزه است. دفاع و مبارزه قهرآمیز اگر به پیروزی نینجامد، دوران طولانی مبارزه و مقاومت در اشکال فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آغاز می شود و آرام و بی وقفه ادامه پیدا می کند.

مراحل مبارزه مسالمت آمیز سیاسی و فرهنگی: مطالعه نحوه رویارویی مردم ایران با بحرانهای ناشی از تجاوز و سلطه جویی قدرتهای بیگانه یا استبداد و ستم حکام داخلی، از وجود يك خرد جمعی پویا و در حال رشد در آنان خبر می دهد. این خرد جمعی هرچند متناسب با شرایط و ویژگی های هر عصر و ماهیت نیروهای متجاوز و سلطه جو و اشکال و ابعاد بحرانها، به شیوه های متفاوتی بروز می کند، اما در اصل بر اصول واحدی استقرار است. مراحل اساسی این مقاومت عبارت اند از:

۱. ملت پس از یأس از نتایج مقابله قهرآمیز به سنگرهای خود در عرصه های مختلف تولید مادی و فرهنگی پناه می برند و بر شعار دینی و سنن فرهنگی اصرار می ورزند تا از اضمحلال قطعی حیات اجتماعی، فرهنگی و فیزیکی خود جلوگیری کنند.

۲. در مرحله بعد، تهاجم فرهنگی ملت آغاز می گردد و تولیدات و تظاهرات فرهنگی مردم به صورت آشکارتری انتشار می یابد و از این طریق، طبقه مسلط را ناگزیر از تسلیم شدن و پیروی از سنن و شعار ملی خویش می کنند و تفکر بسته حاکم را دچار بحران می سازند. افزایش نظارت و فشار بر مردم، سبب خشم و نفرت در اقشار فرودست می گردد و وضعیت انفجاری در جامعه به وجود می آید. اینجاست که در باره چگونگی غلبه بر بحران و کنترل اوضاع میان طبقه حاکم شکاف ایجاد می شود.

۳. در این حال، مردم ایران استراتژی ایجاد شکاف در ساخت قدرت و استفاده از تضادهای درونی طبقه حاکم را پیش می گیرند. با کاهش قدرت اقتصادی حکومت، اقتدار سیاسی و نظامی هم سستی می گیرد و خطر فروپاشی، جناحهایی از حاکمیت را در اندیشه اصلاح و تعدیل سیاستها می اندازد. طبقه حاکم به دو بخش محافظه کار و اصلاح طلب تقسیم می گردد. اینجاست که

مردم هوشیارانه با سنگر گرفتن در جبهه اصلاح طلبان، تضادها را عمق می بخشند، جناح خشونت گرا و محافظه کار را تضعیف می کنند و برای حضور فعالتر خود در عرصه زندگی سیاسی و فرهنگی کشور، مجوز قانونی به دست می آورند.

فعال شدن مردم در حمایت از حرکت اصلاح طلبی، مقدمه پیدایش و اعتلای يك جنبش اصیل و مستقل مردمی است. با ظهور جنبش اجتماعی و تعمیق و توسعه مطالبات مردمی، اصلاح طلبان نیز خود به دو گروه محافظه کار و رادیکال تقسیم می شوند. رادیکالها، از درخواست مردم برای ایجاد تغییرات ساختاری پشتیبانی می کنند و محافظه کاران سعی در کنترل حرکت و محدود کردن مطالبات در چارچوب منافع طبقه حاکم دارند. فرجام جنبش اصلاحی، بستگی به چگونگی عمل این نیروها و بسیاری عوامل درونی و بیرونی دارد که محتاج بررسی و تفصیل بیشتری است.

از بررسی تحولات گذشته این نتیجه به دست می آید که اگر در این مرحله با پیروزی مردم در انتخابات مجلس ششم، مقاومت جناح محافظه کار شکسته نشود و راه اصلاحات تا تحقق خواستههای منطقی شان هموار نگردد، بحران و نارضایتی ادامه می یابد و مردم اجباراً به روشهای مؤثرتری می اندیشند که نهایتاً زمینه ساز ورود به مرحله انقلاب اجتماعی است.

اشاره

۱. نویسنده در آغاز بحث، دیدگاه خود را به صورت يك نظریه عام و تاریخی ارایه کرده است، اما در طی مقاله نه تنها دلیل و مدرکی بر صحت مدعای خود نشان نمی دهد، بلکه به تدریج معلوم می شود که ایشان يك تحلیل سیاسی از انتخابات مجلس ششم (اگر نگوییم يك بیانیه سیاسی) را در قالب يك قاعده فراگیر به خواننده تحویل داده است. از نویسنده محترم که خود مدتها با منطق دیالکتیک مارکسیستی، عالم و آدم را به تحلیل و نقد می گرفت (۱) و سرانجام شاهد بی پایگی آن همه نظریه پردازی های انتزاعی گشت، انتظار می رود که چشم بر واقعیت بگشاید تا در يك تار عنکبوتی دیگر گرفتار نیاید. به هر حال، مشکلات نظریه ایشان به اختصار عبارت است

از:

الف) این تحلیل، ارزش يك «نظریه» را ندارد، چون تقریباً هیچ يك از عناصر آن تعریف عملیاتی نشده است: منظور از استبداد و سلطه داخلی یا خارجی چیست؟ اصلاح طلبی و محافظه کاری که از مفاهیم نوین سیاسی است، چگونه بر مناسبات سیاسی کهن، قابل اطلاق است؟ جنبش اجتماعی به چه معناست و شاخصهای عینی آن کدام است؟ و... این گونه نظریه پردازی های کلی در مقابل دلایل نقض و تأیید، بسیار لغزان و گریزان است.

ب) نه تنها شواهد تاریخی معتبر آن را تأیید نمی کند، بلکه شواهد بسیار در ابطال آن می توان نشان داد. برای مثال، در مسأله حمله اعراب به ایران، این نظریه چگونه قابل تطبیق است؟ منظور از مبارزات قهرآمیز اولیه چه حوادثی است؟ اصلاح طلبان و محافظه کاران چه کسانی بودند؟ و سرانجام چگونه مردم ایران فرهنگ خود را بر فرهنگ حاکمان غلبه دادند؟ و... نمونه های نقض دیگر را به حافظه تاریخی خوانندگان حواله می دهیم.

ج) درستی یا دست کم فایده يك نظریه، در قدرت پیشگویی آن است وگرنه از يك گزارش تاریخی فراتر نمی رود. ایشان از پیشگویی آینده اصلاحات کنونی آشکارا طفره می رود و تصریح می کند که «فرجام جنبش اصلاحی بستگی به چگونگی عمل این نیروها و بسیاری از عوامل درونی و بیرونی دارد.» این نتیجه کلی نیاز به آن همه فلسفه بافی نداشت.

د) در این مقاله يك تناقض آشکار به چشم می خورد؛ چون در آغاز ادعا می شود که مردم ایران همواره پس از یأس از مبارزه قهرآمیز به مبارزه فرهنگی روی می آورند ولی در پایان نتیجه می گیرد که در صورت ناامیدی مردم از پیشرفت اصلاحات به شیوه های انقلابی دست خواهند زد.

۲. بفرض که نظریه ایشان کاملاً درست باشد، مهم این است که آیا بر وضعیت کنونی کشور تطبیق می کند یا خیر؟ نویسنده هرچند نظریه خود را برای تحلیل وضعیت جمهوری اسلامی ارایه کرده است ولی نشان نمی دهد که این نظریه چگونه بر حوادث دو دهه گذشته ایران قابل تطبیق است:

اولاً؛ چگونه نظام جمهوری اسلامی را که بستر همه فداکاری ها، سازندگی ها، فرهنگ پروری ها و اندیشه‌پروری های این دوره است، با حکومت اسکندر و چنگیز برابر می داند؟ و آیا ملت مسلمان ایران که در صحنه های جنگ، سازندگی، انتخابات و در تظاهرات میلیونی در دفاع از نظام خود هزینه های فراوان داده است، چنین اتهامی را می بخشد؟

ثانیاً؛ ایشان بنا بر نظریه خود، مشخص نکرده است که مبارزه قهرآمیز ملت ایران علیه نظام جمهوری اسلامی در چه دوره ای رخ داده است که سپس به مبارزه غیرقهرآمیز و فرهنگی منتقل شده است. اگر از نظر ایشان، دوم خرداد و حوادث بعدی، مرحله فرهنگی مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی است، پس باید پاسخگو باشند که «فاز نظامی» آن در چه زمانی اتفاق افتاده است؟ احتمالاً منظور ایشان همان مبارزه نیروهای چپ و منافقین در آغاز پیروزی انقلاب باشد [؟!]. و شاید هم ایشان و هم رزمانشان از مبارزات مخفیانه دیگری اطلاع دارند که ما بی خبریم؟

۳. اگر نظریه نویسنده از جهان خارج پرده برنمی دارد چه باك، که از جهان ذهن او و همکارانش خبرها می دهد. آری، این مقاله از مواضع نیروهای ملی - مذهبی در مقابل جمهوری اسلامی پاك پرده برمی دارد و نشان می دهد که همراهی آنان با اصلاح طلبان تنها يك تاکتيك سياسي برای براندازی نظام جمهوری اسلامی است. آیا اصلاح طلبان جبهه دوم خرداد با آگاهی از این مواضع، همچنان با آنان هم پیمان و همراه خواهند بود؟ راستی اگر اینان «خودی» هستند، پس «ناخودی»ها کدام اند؟ آیا همچنان اصرار می شود که این گروه به قانون اساسی و مبانی نظام جمهوری اسلامی پای بند است؟

۴. مقاله حاضر يك نکته دیگر را نیز آشکار می کند: اینکه نیروهای واقعی انقلاب هرچند با یکدیگر در روشها و سازوکارها اختلاف داشته باشند، هرگز از مبانی نظام عدول نخواهند کرد و همین نکته، خشم مخالفان جمهوری اسلامی را برانگیخته است. آثار این خشم و کینه از مطالعه اصل مقاله بر خوانندگان آشکار خواهد شد